



درس تفسیر سوره مبارکه نازعات - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ (۱۸) وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ (۱۹) فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ (۲۰) فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ (۲۱) ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَىٰ (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ (۲۴) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَىٰ (۲۶) أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳) فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَىٰ (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ (۳۵) وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ (۳۶)﴾

سوره مبارکه «نازعات» که در مکه نازل شد و محور اصلی سور مکی همان اصول اعتقادی و معارف است و خطوط کلی اخلاق و حقوق را هم در بردارد اول مسئله معاد را بازگو فرمود. دعوت انبیا عموماً و وجود مبارک حضرت خصوصاً براساس راهنمایی خداست که فرمود: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱ این سه روش است در اینجا هم مسئله حکمت است هم مسئله موعظه و اگر جدالی هم باشد در ضمن این گفتگو خواهد شد.

بعد از برهان بر ضرورت معاد که این نظم دقیق بی هدف نیست موعظه را شروع فرمود به عنوان عبرت که فرمود: **«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى»** موعظه همان «جذب الخلق الى الحق» است عبرت یعنی عبور کردن از جهل به علم، از معصیت به اطاعت، از شرک و کفر به توحید و مانند آن که انسان وقتی داستانی را بررسی می کند بتواند عبور بکند از نقص به کمال و از عیب به صحت. جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) را از وسط شروع کردند، چه اینکه جریان فرعون (علیه من الرحمن ما يستحق) را هم از وسط شروع کردند. قصه های وجود مبارک موسای کلیم تقریباً بیش از صد بار نام مبارک آن حضرت در قرآن کریم آمده، هر جا از گوشه ای و از مقطعی برای نکته ای هست؛ گاهی از آغاز جوانی آن حضرت که در مصر اتفاق افتاد بعد مسافرتی کردند به مدین و چند سال در مدین تلاش و کوشش کردند تحت هدایت شعیب (سلام الله علیه)، بعد به طرف مصر برگشتند در برگشت به طرف مصر نوری را دید یا شعله ای را دید گفت: **«إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ»**^۱ که آن جریان کوه طور و اینها پیش آمد اما اینجا از خود کوه طور شروع کرده است.

فرمود آیا جریان موسای کلیم را شنیدی با اینکه قبلاً در سوره مبارکه «مزمل» این را فرمود؛ این به جهت دو نکته است: یکی اهتمام به این قصه است؛ یکی دعوت مخاطب به استماع تام این قصه. خود این قصه مهم است آموزنده است اولاً؛ توجه مخاطب را به این قصه جلب می کند ثانیاً؛ وگرنه خود حضرت در سوره مبارکه «مزمل» و مانند آن جریان موسای کلیم را از راه وحی شنید.

اینجا فرمود: **«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى»** یعنی این جریان خیلی مهم است عبرت انگیز است؛ منتها از اینجا شروع می شود **«إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»**؛ «طوی» نام همان وادی است که در بحث های قبل داشتیم ما «وادی

«أَئِین» نداریم این وادی به نام طوی است. «أَئِین» وصف جانب است، یعنی کسی که وارد دامنه کوه شد حالا می‌خواهد به بالا برود از کدام طرف برود؟ دست راست برود یا دست چپ؟ فرمود از دست راست خود برو بالا و آنجا قصه‌ای است که باید بررسی کنید ﴿مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَئِیْنِ﴾^۱ که این ﴿الْأَئِیْنِ﴾ وصف «شاطئ» است، «شاطئ» یعنی جانب و گرنه کوه دست چپ و راست ندارد وادی آئین هم نداریم یعنی آئین وادی یعنی جانب راست این کوه طور که این کوه آن قسمت هم به نام طوی معروف است.

وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از این قصه دارد آگاه می‌کند در آنجا کیفیت وحی و نبوت برایش در کوه طور مشخص شد، ﴿مَا تِلْكَ بَیْمَیْنِكَ يَا مُوسَى﴾^۲ مشخص شد، ﴿فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَیَّةٌ تُسْعَى﴾^۳ مشخص شد، وجود مبارک موسای کلیم هراسناک شد چون اولین بار بود مشخص شد؛ بعد فرمود: ﴿خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَعِیْدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَى﴾^۴ همان جا مشخص شد، از آن به بعد مأموریت آمد؛ آن مأموریت این است که فرمود: ﴿اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾ که بعد موسای کلیم عرض کرد به هر حال کسی که رهبر جامعه اسلامی است پیغمبر است امام است مسئول است باید جامعه را دعوت کند، گرچه من قدرت بیانم خوب است ولی برادرم هارون از من أفصح است. در تبلیغ سخنگوبودن، سخنران بودن، سخنور بودن، سهم تعیین‌کننده‌ای دارد. سخنگوی پیغمبر باید یک انسان فصیح‌تر باشد که برادرم هارون را وزیر من قرار بده، برای اینکه ﴿هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾ مگر شما سخنگو نمی‌خواهید؟ سخنگوی وحی، سخنران وحی، سخنور وحی! او باید أفصح باشد، من فصیح هستم نقصی در من نیست اما او برای تبلیغ و سخنرانی و سخنگویی از من أفصح است؛ لذا برادرم را به عنوان وزیر من قرار بده که او سخنگوی وحی

۱. سوره قصص، آیه ۳۰.

۲. سوره طه، آیه ۱۷.

۳. سوره طه، آیه ۲۰.

۴. سوره طه، آیه ۲۱.

باشد. در خود وجود مبارک موسای کلیم که در بخش‌های دیگر فرمود، او از همان اول صبغه مبارزه علیه طغیان را داشت، آن دعاها و مناجات‌هایی که با ذات اقدس الهی داشت عرض می‌کرد ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ﴾^۱ این پیام رسمی موسای کلیم است که قرآن ما را هم دعوت می‌کند این راه را شما بشناسید و ادامه بدهید. ما در نماز چه می‌گوییم؟ در نماز سوره مبارکه «حمد» که جزء رسمی نماز ماست عرض می‌کنیم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾^۲ این >أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ< چه کسانی هستند؟ ما اجمالاً می‌دانیم انبیا و اولیای الهی هستند؛ اما آن را در سوره مبارکه «نساء» مشخص کرد که «منعم علیهم»، ﴿مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾^۳ این دو اصل.

پس ما صراط «منعم علیه» را می‌خواهیم، این یک اصل؛ «منعم علیه» را هم در سوره «نساء» مشخص کرد نبیین و صدیقین و صلحا و شهدا هستند، این دو اصل این همه‌اش کلی است؛ اما وجود مبارک موسای کلیم به عنوان تطبیق کلی بر فرد که آن هم به لسان وحی است می‌گوید تو به من نعمت دادی، من جزء «منعم علیه» هستم اما این نعمتی که تو به من دادی من شکرانه این نعمت را مبارزه علیه ستم قرار بدهم و هرگز یار و یاور مجرم نخواهم بود؛ من اگر تأیید کنم با زبانم یا با فعل خودم ظهیر و پشتوان یک ظالم می‌شوم و اگر ساکت و بی‌طرف باشم طبق بیان نورانی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «السَّائِتُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسٌ»^۴ یک وقت آدم حق را می‌بیند هیچ حرف نمی‌زند، این شاید در طریقه ما هم باشد «السَّائِتُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسٌ». گاهی انسان بیجا حرف

۱. سوره قصص، آیه ۱۷.

۲. سوره، آیات ۶ و ۷.

۳. سوره نساء، آیه ۶۹.

۴. فقه السنّة، ج ۲، ص ۶۱۱؛ التفسیر الکاشف، ج ۲، ص ۲۲۶.

می‌زند «شیطان متکلم»، گاهی در جا ساکت است در برابر حق‌کشی ساکت است؛ «السَّكَاةُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسُ» کسی هم که بیجا اعتراض می‌کند به امام معصوم یا پیغمبر (علیهما السلام) او شیطان متکلم است.

در آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در نهج است خطبه همّام آن شخص «فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا» حضرت فرمود: «هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ» موعظه‌های رسمی این طور اثر می‌کند که جان مستمع را می‌گیرد. کسی که بی‌ادبانه اعتراض کرد گفت پس چرا در شما اثر نکرد؟ حضرت فرمود این حرفی است که شیطان در زبان تو آورد.^۱ یک کسی مثل دریاست تحمل می‌کند و هر سیلی بیاید ویران که نمی‌شود. یک وقت است که یک استخر است یک ظرفیت محدودی دارد وقتی سیل آمده ویران می‌شود فرمود توقع داشتی که این حرف در من و در این شخص هم یک گونه اثر کند؟ من یک جور هستیم، خدا به من یک نعمتی داد یک قدرتی داد که ما بیش از اینها را می‌توانیم تحمل کنیم فرمود این شیطان «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ وَ رُوحَهُ». پس گاهی انسان شیطانی است که سخن می‌گوید آنجا که بیجا حرف بزند یعنی علیه حق، علیه وحی، علیه توحید سخن می‌گوید. یک وقت است که بجا ساکت است که «السَّكَاةُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسُ» ظلمی را می‌بیند و ساکت است، وحی و توحید را عده‌ای دارند انکار می‌کنند این ساکت است. لذا فرمود جریان موسای کلیم از همین جا شروع می‌شود که ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ﴾؛ نعمتی که به من دادی، ﴿فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾؛ من هرگز ظهیر و پشتوان و پشتوانه مجرم نیستم. اینکه می‌گویند تظاهرات، این از ظُهر است نه ظهور، نه مردم ظاهر می‌شوند حرف‌ها را علنی می‌گویند نه، ظُهر و پشتوان یکدیگر هستند، پشتیبان نظام‌اند، پشتوانه نظام‌اند، این را می‌گویند تظاهرات؛ یعنی همه ظهیر یکدیگر، ظُهر یکدیگر، پشتوان یکدیگر،

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۳.

پشت به پشت هم می دهند تا نظامشان را حفظ بکنند این به معنی تظاهرات است. موسای کلیم (سلام الله علیه) به

خدا عرض کرد من هرگز پشتیبان و ظهیر و ظهر مجرم نیستم ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾.

بر اساس این نظم طبیعی که بیان شد، ما در هر شب و روز چند بار به خدا عرض می کنیم و تعهد می سپریم و از

خدا می خواهیم ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾،^۱ یک؛ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾،^۲ دو؛ ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ هم مشخص

شد که <مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ>، سه؛ موسای کلیم هم گفت: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ﴾، چهار؛

بر اساس این اصول چهارگانه، ما از خدای سبحان حرف موسای کلیم را می خواهیم که ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ

أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾ این صراطش است مگر ما این راه را نمی خواهیم؟! ما فقط نمی گوییم صراط مستقیم یک امر

کلی بخواهیم ما می خواهیم راه برویم و باید مشخص بشود که کلی خواهی که مشکل را حل نمی کند. ما صراط مستقیم

می خواهیم ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ سرجایش محفوظ است؛ صراط مستقیم باید به هر حال مشخص باشد که

خیلی ها ادعا دارند که صراط مستقیم دارند؛ صراط مستقیم را در اصل دوم مشخص کرد <مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ

وَالصَّالِحِينَ> وجود مبارک موسای کلیم هم که <مِنَ النَّبِيِّينَ> است پس صراط اینها هستند. آن وقت ما راه

اینها را می خواهیم، فرقی هم بین موسای کلیم و عیسی مسیح نیست.

یک بیان نورانی مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کند این در کتاب شریف کافی

هست در جلد هشتم باید باشد این خیلی لطیف است. وجود مبارک امام صادق نیازی ندارد که سخنان حضرت

مسیح را نقل کند، ولی می خواهد بفرماید که حرف های انبیا یکی است، این طور نیست که مبارزه با ظلم و ظالم را

۱. سوره حمد، آیه ۶.

۲. سوره حمد، آیه ۷.

تنها ما آورده باشیم، وجود مبارک عیسیای مسیح گفت: «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكٌ لِّجَارِحِهِ»^۱ امام صادق (سلام الله علیه) فرمود که حرف مسیح (سلام الله علیه) این است که اگر کسی زخم خورده‌ای را ببیند و برای درمان او و پانسمان او و درمان زخم او نشتابد، شریک جرم کسی است که او را زخمی کرده است؛ این اختصاصی به زخم دست و پا ندارد، یک مظلوم هم همین طور است، یک فقیر رنج دیده هم همین طور است؛ یک کسی را به هر حال غارت کردند به هر وسیله است او الآن افتاده یا ضعیف است یا فقیر است یا حقیر است به هر حال در جامعه زخمی است. اگر کسی زخمی بودن یک برادر مظلوم را ببیند و برای درمان زخم او نکوشد شریک جرم زخم زنده است: «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكٌ لِّجَارِحِهِ» این حرف‌ها بوسیدنی نیست؟! این حرف خداست، منتها حالا یک وقت موسای کلیم می‌گوید، یک وقت عیسیای مسیح می‌گوید، یک وقت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) از عیسیای مسیح نقل می‌کند.

غرض این است که قصص اینهاست؛ ما نماز می‌خوانیم نماز یعنی همین! بله ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾، تندتند هم می‌خواهیم رد می‌شویم، ولی به هر حال راه این است. اینکه موسای کلیم گفت، گفت چون به من نعمت هدایت دادی من پشتوان ظالم نیستم. آدم این صحنه‌ها را ببیند، ین و امثال ین را به هر حال به سراغ آنها می‌رود؛ آنها که اینها به این صورت درآوردند معلوم می‌شود که خبری از اسلام نیست وگرنه می‌گفت من طرفدار مظلوم هستم این کلمات هم هست؛ اما برهان اقامه کند که ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾ آن وقت این قصه عبرت آموز است. لذا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را خطاب می‌فرماید این

قصه عبرت دارد، هر کس قصه موسای کلیم را بشنود، باید عبور بکند از یک نقصه به کمال و از یک عیب به یک صحت.

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ» که آن وادی مقدس عطف بیانش این است که ﴿طُوى﴾ است خدا چه فرمود؟ فرمود: «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»؛ طغیانش در مسئله توحید است وحی و نبوت است از این جهت، و ظلم بر مردم است از جهت دیگر. «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ» به او بگو راه هست آیا می‌توانی به راه بیایی؟ پاک بشوی؟ چون در قرآن یک سلسله اموری آلوده است که فرمود: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ... أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ﴾^۱ «غائط» آن مکان پست و مکان مخفی است که مکان منخفض است که کسی آن محل را نمی‌بیند باد نمی‌وزد، آنجا را می‌گویند غائط. قبلاً هم گذشت که کلماتی که بار منفی دارد اسمای فراوانی برای آنها هست، برای اینکه اول اسم خود آن شیء را می‌برند و چون قبیح است طبع منزجر است، کم‌کم لوازم و ملزومات و کنایات را ذکر می‌کنند؛ لذا معانی قبیح الفاظ، فراوانی دارد یک چند روزی لفظی را برای او قرار می‌دهند، این حالا قبحی پیدا می‌کند بعد یک لفظ دیگر و گرنه غائط به معنی مدفوع نیست، غائط یعنی همان مکان منخفض؛ یعنی از آن جای پست آمدی بیرون، یعنی کارتان را که انجام دادید «فکذا و کذا و کذا»، «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ» مثل دستشویی، سرویس بهداشتی، کم‌کم این سرویس بهداشتی هم قبیح می‌شود، این را می‌گذارند کنار، یک لفظ دیگری را می‌گذارند، معانی قبیح این طور است الفاظ فراوانی دارد؛ طهارت و اینها هم همین طور است، ترکیه و اینها هم همین طور است. این آلودگی را در قرآن کریم هم آلودگی مادی می‌ماند نظیر مدفوع و اینها، هم عقیده بد را آلوده می‌داند؛ اینکه می‌گوید ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۲ برای اینکه حامل نجس

۱. سوره مائده، آیه ۶.

۲. سوره توبه، آیه ۲۸.

و آلوده‌ای هستند ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾^۱ از همین قبیل است؛ ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۲ از همین قبیل است حالا یا قذارت ظاهری دارد یا قذارت باطنی دارد. فرمود می‌توانی پاک بشوی، تزکیه در اینجا پاک شدن و طاهر شدن و رشد و نمو کردن است <هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى> الآن آلوده‌ای می‌خواهی پاک بشوی؟ <وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى>؛ پاک بشوی بعد جزء عالمان دین بشوی و توفیق خشیت پیدا کنی؟ چون خشیت بهره عالمان دین است؛ آن طوری که در سوره مبارکه «فاطر» آیه ۲۸ آمده این است که فرمود بعضی‌ها شبیه حیوانات اند رنگ‌هایشان فرق می‌کند <وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ> بعضی‌ها رنگشان جسمشان هیأتشان صورتشان فرق می‌کند وگرنه باطنشان یکی است. فرمود عده‌ای در حقیقت حیوان‌اند به حسب ظاهر، «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مِيتُ الْأَحْيَاءِ»^۳ این در بیانات نورانی حضرت در نهج البلاغه است یا فرمود: ﴿أَوَلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۴ از همین قبیل است.

در اینجا بعد از اینکه فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ> فرمود خشیت برای عالمان دین است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ حضرت به فرعون فرمود به هر حال می‌خواهی خدا را بشناسی و اهل خشیت بشوی یا نه؟ <وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى>؛ اما اینجا یک سؤال و جوابی شد که آن سؤال و جواب را ذات اقدس الهی در این سوره نقل نکرد، در سوره «طه» و مانند آن نقل کرد گفت از ربّ خودت حرف می‌زنی، رب

۱. سوره مدثر، آیه ۵.

۲. سوره توبه، آیه ۲۸.

۳. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۸۷.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

تو کیست؟ گفت: <رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى>^۱ رب را معرفی کرد آثار ربوبیت را معرفی کرد. بعد فرعون این چنین گفت: <فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى> او گفت معجزه‌ای دلیلی چیزی دارید؟ در بحث‌های قبلی گذشت که در دستگاه ما آن عقل نظری که حوزه و دانشگاه با او کار می‌کند کاملاً از مسئله ایمان و اعتقاد جداست دو تا قوه جداست. اگر روح قوی باشد و بتواند هماهنگ کند از قوه عقل نظر که اندیشه‌ورز است به عقل عمل که انگیزه‌ورز است بدهد آن را تربیت می‌کند، وگرنه اگر این عقل عملی که مسئول انگیزه است مسئول عمل است نیروی اجرایی است نه نیروی تقنینی این اگر ضعیف باشد هیچ چیزی آن را درمان نمی‌کند یک کسی که آن عقل عملی «العقل ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۲ ضعیف باشد شما هر چه آیه یا روایت برای او بخوانی او مشکل علمی ندارد او خودش آیه خوانده و تفسیر کرده و در سخنرانی هم کرده. ما باید بدانیم که صد درصد کار عقل نظر مشخص است که چیست، می‌خواهد بفهمد همین! علم از آن جهت که علم است هیچ اثری در عمل کردن ندارد، عمل مربوط به قوه دیگری است. در بحث‌های سال گذشته نمونه‌هایش را ما عرض کردیم که ذات اقدس الهی از بیرون ما به درون ما، ما را راهنمای کرده است.

پرسش: داعی که ایجاد می‌کند!

پاسخ: هیچ، هیچ یعنی هیچ! حالا این سالبه کلیه را خوب بررسی کنید. روحی است قوی و غنی، او از جایی می‌گیرد، داعی ایجاد می‌شود کمک می‌کند، خیلی اثر دارد تا اینکه این بخش عملی را راه‌اندازی کند، این اگر ضعیف باشد این بخش علمی به نحو صد درصد هیچ اثری در تحریک ندارد. «بیان ذلک» این است که هر چه هست قدرت روح است قدرت نفس است که از چه کسی می‌گیرد و در چه چیزی اثر دارد؟ در بدنامان یک مقسم داریم و چهار

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

۲. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۱.

قسم، در درون هم همین طور است. در بیرون هویت ما یعنی ظاهر ما یعنی چشم و گوش ما، بخشی از قوای ما مسئول ادراک و فهمیدن هستند بخشی مسئول عمل هستند. هیچ ارتباطی بین دستگاه درک ما با دستگاه عمل ما نیست مگر اینکه آن واحد به نام روح که از این می‌گیرد و در این می‌دهد و آثار می‌گذارد و با علم زندگی می‌کند این مقسم است. چهار قسم زیرمجموعه این مقسم است: یا هر دو سالم‌اند یعنی نیروی درک و نیروی کار، یا هر دو بیمار هستند یعنی نیروی درک و نیروی کار، یا نیروی درک قوی است و نیروی کار ضعیف است «أو بالعکس». پس یک مقسم است و چهار قسم، تمام حرف را آن واحد هماهنگ یعنی روح و نفس یعنی خود انسان می‌زند. ما الآن یک چشم و گوشی داریم که مسئول فهم‌اند، یک دست و پایی داریم مسئول کارند؛ این چهار قسم است: یا هر دو سالم‌اند یا هر دو مریض‌اند یا آن سالم است و این مریض، یا این سالم است و آن مریض. الآن کسی که چشمش سالم است گوش او سالم است دست و پای او سالم است، وقتی مار و عقرب را دید فرار می‌کند این هم مسئول علمش قوی است خوب تشخیص داد این مار و عقرب است، هم دست و پایش سالم است، نجات پیدا می‌کند این قسم اول است این می‌شود عالم عادل.

قسم دوم آن است که چشم و گوش او سالم است اما دست و پایش فلج است، او مار و عقرب را می‌بیند ولی قدرت فرار ندارد، چون چشم که فرار نمی‌کند گوش که فرار نمی‌کند دست و پا باید فرار کند که فلج است شما مدام آیه بخوان، مدام عینک بده مدام دوربین بده مدام ذره‌بین بده مدام تلسکوپ بده مدام میکروسکوپ بده؛ این بنده خدا که معتاد است و شب با یک تکه مقوا در کنار جدول می‌خوابد مرتب نصیحت بکن مرتب موعظه بکن، اینکه هر شب دارد می‌بیند. علم هیچ یعنی هیچ! صد درصد وظیفه ندارد، کار علم این نیست، آنکه باید بدود آن فلج است؛

این مشکل علمی که ندارد آنکه باید انگیزه داشته باشد بکوشد و بجوشد او فلج است فرمود: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۱ مثل کسی که دست و پایش فلج است ویلچری است شما مرتّب عینک بده مرتّب دوربین بده، می بیند نیازی به دوربین و ذره بین ندارد.

پس اولی که هر دو سالم اند عالم باعمل است، دومی که دستگاه علمی او خوب است، دستگاه عملی او فلج است عالم بی عمل است، سومی دستگاه عملی او خیلی خوب دست دست و پای تندوتیزی دارد اما چشم و گوش ندارد این مقدس بی درک است هر چه به او بگویی انجام می دهد.

پرسش: ...

پاسخ: آن بخش وسیعی از قرآن کریم درباره تربیت و اخلاق و حقوق است ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲، ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾، ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ برای همین است؛ اما اگر روح قوی باشد، همین که به وسیله چشم و گوش دید، دست و پا را راه می اندازد، اگر دست و پا فلج است فوراً درمان می کند. اگر روح قوی باشد به مجرد اینکه آیه ای را شنید روایتی را از معصوم شنید فتوایی را از مرجع دید، چون هم علم او تام شد هم مشکل عملی ندارد عقل عملی که «العقل مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» سالم است فوراً عمل می کند هیچ مشکلی ندارد. اینجاست که می گویند علم صد درصد اثر دارد چرا؟ برای اینکه این عقل عملی منتظر است ببیند عقل نظری چه می گوید، این دستگاه عمل نفس، این فقط منتظر است که ببیند در رساله چه نوشته یا در روایت چه نوشته یا در قرآن چه نوشته همین که فهمید فوراً شروع می کند به عمل کردن؛ این اصلاً منتظر اوست. غرض این است که یک واحد هماهنگ کننده اگر نباشد، ممکن است یکی مریض باشد دیگری آشنا آنجا هم که سالم اند آن واحد هماهنگ کننده عنایت می کند. اما آنکه ﴿فِي قُلُوبِهِمْ

۱. سوره بقره، آیه ۱۰؛ سوره مائده، آیه ۵۲؛ سوره انفال، آیه ۴۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

مَرَضٌ ﴿ شد؛ لذا این دو تا آیه خوب توجیه می‌شود ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۱ فرمود اینها صد در صد یقین داشتند حق با موسای کلیم است، ولی عمل نکردند چون علم عمل نمی‌کند. بخش دوم موسای کلیم (سلام الله علیه) به او گفت: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ﴾^۲ برای تو مسلم شد صد در صد که این از طرف خداست صد در صد کسی می‌بیند که مار و عقرب است، اما چشم و گوش فرار نمی‌کند عقل نظر کار نمی‌کند قوه عالمه کار نمی‌کند آن عقل عملی کار می‌کند که فلج است این ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ شد، این است که آدم باید تلاش و کوشش بکند که این سالم باشد تا از علمش بهره بگیرد.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره نمل، آیه ۱۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.